

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِینَا وَ بَقِيَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَقٍّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَيَّنْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

در آستانه شهادت مولایمان امام علی بن الحسین علیهما السلام هستیم این شهادت
جانگداز خدمت حضرت بقیة الله الاعظم اروحا فداءه و حضرت معصومه علیها السلام و
همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تسلیت عرض می‌کنیم و امیدواریم
که خدای متعال همه ما را جزو شیعیان و موالیان راستین این امام همام و آباء و ابناء
گرامش قرار دهد. این صلوات خاصه آن وجود مبارک را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ جَعَلْتَ مِنْهُ أُمَّةً
الْهُدَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَ اصْطَفَيْتَهُ وَ
جَعَلْتَهُ هَادِيًا مَهْدِيًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ حَتَّى تُبْلَغَ بِهِ
مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

بحث در شناخت دو واژه معروف و منکر بود که نتیجه این شد که معروف و منکر حقیقت
شرعی و متشرعی‌ای ندارد و به همان عرفی در السنه شارع استعمال شده. و معروف
یعنی خوب‌های نفس الامری که به لحاظ مطلبی که آن روز عرض کردیم در عرف این
کلمه معروف که انسلاخ از معنای ماده‌اش هم پیدا نکرده یعنی معنای «عَرَفَ» در آن
ملحوظ است، مأخوذ است. وضع شده، علم قرار داده شده، نام قرار داده شده برای هر
کار خوبی یا ترک خوبی یا صفت خوبی. و منکر هم در نقطه مقابل وضع شده است و علم
قرار گرفته برای کارهای بد و صفات بد. آن هم الامور النفس الامریه.

حالا در این جا سه تنبیه وجود دارد که با عرض این سه تنبیه بحث ما تکمیل می‌شود ان
شاء الله.

تنبیه اول این است که این بیانی که کردیم و این مختار که ادله‌اش را هم بیان کردیم توقف دارد بر پذیرش حسن و قبح عقلی واقعی و ذاتی.

سؤال: انتخاب به این معنا...

جواب: به تبادر، صحت سلب و صحت اطراد و قول لغوین و ...

سؤال: آن همه اقوالی که مطرح کردید بین آن‌ها نیاز نیست که بررسی بشود.

جواب: آن شش تا معنایی که گفتیم؟

سؤال: آن سی تایی که حالا یک سری ...

جواب: آن سی تا را دارم می‌گویم. گفتیم آن‌ها بعضی‌هایش که حتماً این جاها مشترک لفظی است، این جا حتماً مقصود نیست و بقیه هم گفتیم آن چه که توی ذهن می‌آید و عده‌ای بزرگان لغت و فقه و حدیث هم به آن تصریح کرده بودند غیر واحدی از این‌ها همین امر را گفته بودند آن‌ها.

سؤال: غیر واحدی هم نگفتند دیگه.

جواب: نگفتند که یک مصداق‌هایی گفته بودند. بعد آن در مقابل آن تبادر و آن صحت سلب و این‌ها دیگه مقاومتی ندارد. خب ...؟

سؤال: ...

جواب: گفتیم این‌ها را دیگه. جواب آن‌ها را عرض کردیم دیگه.

خب این سؤال یعنی تنبیه اول این است که این مبنا متوقف است بر این که ما حسن و قبح ذاتی واقعی را بپذیریم. اما اگر کسی بگوید اصلاً خوب و بد واقعی نداریم تا شارع بگوید یک چیزی خوبه خوب نمی‌شود. تا بگوید بد است بد نیست. همه چیزها خنثی هستند. وصف خوبی و بدی پیدا کردن یک وصف مجعول است باید شارع بگوید یا یک طائفه‌ای بگویند، یا پارلمانی بگوید، یا قانون بگوید و الا هیچ چیزی خودش خود به خود نه خوب است نه بد است. خب اگر این را گفتیم دیگه ما بگویم معروف وضع شده برای خوب‌های واقعی دیگه معنا ندارد. منکر هم وضع شده برای بدهای واقعی.

اما حقیقت مطلب این است که ما این چنین مطلبی را داریم و این را به عنوان یک اصل موضوعی دیگه این جا بپذیرفتیم. بحث این مطلب جای آن فقه نیست، جای آن اصول نیست، جای آن کلام و علوم عقلی است. که آن جا اثبات می‌شود که ما حسن و قبح ذاتی داریم و فی نفس الامر این‌ها وجود دارند، مجعول نیستند فلذا اگر یادتان باشد مرحوم صاحب معالم می‌گفت قبحهم الله آن‌هایی که می‌گویند الحسن ما احسنه الشارع و القبح و قبحه الشارع. قبحهم الله تعالی که چنین نظریه‌ای دارند.

خب پس بنابراین دیگه وارد این بحث نمی‌شویم این به عنوان اصل موضوعی پذیرفته شده‌ای است.

مسأله دوم، تنبیه دوم این هست که این مایذکر فی بعض السنه که می‌گویند اخذ شده در

معنای معروف و منکر شیوع و اشتها. که لازمه‌اش این است که اگر یک نفری عالم به وجوب یک امری هست اما وجوب آن امر لم‌یشتهر، شایع نشده، معروف در جامعه نشده این جا امر به معروف آن واجب نیست. چون درسته این آدم می‌داند این شیء واجب است اما وجوب آن کار لم‌یشتهر، معروف نشده. معروف یک قیدی دارد؛ قیدش این است که آن همگانی شده باشد، مشتهر شده باشد، شایع شده باشد. و اگر فاعل منکری، فاعل یک امر حرامی می‌داند حرام است و نعوذ بالله انجام می‌دهد اما آن درسته عارف و عالم به حرمت است اما در واقع این مشهور نشده بین الناس. این جا هم نهی از منکر لازم نیست. این مطلبی است که قد یدکر فی بعض الکلمات و گفته می‌شود، این اواخر.

این مطلب لا اساس له. بر اساس آن که گفتیم لا اساس له.

اما در واژه منکر که روشن است، منکر هیچ وجهی ندارد که ما در آن بگوییم این چنین چیزی مأخوذ است. چون در خود واژه که مأخوذ نیست منکر. و در ادله شرعی هم یک قید تعبدی ما نداریم که ادله را تقیید کرده باشد که نهی از منکر کنید اذا کان ذلک المنکر شایعاً. معرفت به منکر بودنش شایع باشد. پس مقید شرعی برای این نداریم از نظر واژگان هم در لغت و عرف چنین قیدی برای منکر نداریم.

و اما معروف بله، حالا در معروف کسی ممکن است بگوید چون یکی از معانی‌ای که برای معروف ذکر شده بود همین مشهور بود و توی السنه هم که تداول دارد می‌گویند آدم معروفی است، این مطلب معروف است، این مثل معروف است. یعنی شایع است، همه می‌دانند، همه می‌شناسند. شاید در این فراز در دعای مبارکه کمیل «أَمْ كَيْفَ يَرْجُوا قَضْلَكَ فِي عُنُقِهِ مِنْهَا فَتَنُّرُكُهُ فِيهَا هَيْهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّلُّ بِكَ وَ لَا الْمَعْرُوفُ مِنْ قَضْلِكَ وَ لَا مُشِيَهُ لِمَا عَامَلَتْ بِهِ الْمُؤَحِّدِينَ مِنْ يَرْكَ وَ إِحْسَانِكَ» این معروف یعنی همین. یعنی چیزی که زیانزد است، همه می‌دانند، همه توجه به آن دارند، این معروف در این جا به این معناست.

بله معروف به این معنا استعمال می‌شود حتی در سنت هم گاهی به این معانی، معروف به این معنا آمده. اما در این جا و در ادله ما که معروف اخذ شده به این معنا نیست. چرا؟ برای این که اگر می‌خواهید بگویید یعنی مقیدی در ادله هست ما چنین مقیدی در ادله برنخوردیم که تقیید کرده باشد معروف را به آن که شایع شده باشد.

دو، این که آن ادله‌ای که اقامه کردیم آن تبادر، آن صحت سلب، آن اطراد، آن تنصیص قول لغویین که غیر واحدی از آن‌ها و علما تصریح کردند که این معروف نام است برای چنین چیزی حالا چه مردم بشناسند یا نه. امور واقعی، بر امور واقعی. همه امور واقعی که مورد شناخت نیست. و اگر ما به ادله نگاه کنیم و فلسفه این که امر به معروف و نهی از منکر حکمتش و علت تشریعش چیه؟ این است که خود این معروف‌ها معروف به این معنای دوم بشوند؛ هم عمل به آن بشود هم همه آشنا به آن بشوند. یعنی أخذ کوسیلۃ برای این که همگانی بشود، همه بشناسندش، معروف بشود بین همه مردم، مشهور بشود، شایع بشود. بنابراین این فریضه امر به معروف تشریعش دو چیز را دنبال می‌کند؛ یک، این که مردم آگاه بشوند همه بشناسند، شایع بشود. دو، این که عامل به آن بشوند.

بنابراین کسی که به ادله مراجعه بکند می‌بیند که ادله سیاقش جوری است که این تقیید در آن‌ها نیست بلکه اطلاق دارد، هیچ مقیدی هم نداریم در لغت همان طور که گفتیم اگرچه به معنای معروف هم آمده یعنی به همین معنای مشهور گفته شده به این معنا آمده، ما این را انکار نمی‌کنیم که به این معنا هم آمده کما این که داریم. اما آن معنا

معنای شایع‌تری است، معنای متوفرتری است و با لسان ادله هم آن سازگار است. حالا بعد که ان شاء الله در ضمن ادله که بعد ادله را خواهیم خواند چون این بحث دیگه حالا بحث خارج از همین طور از بر هست. بعد که ان شاء الله وارد ادله می‌شویم کتاباً و سنتاً آن‌ها را می‌خوانیم آن جا باید به این نکته توجه داشته باشیم که آیا در آن جا می‌توانیم آن معروف در ادله را این جوری معنا کنیم یا شواهد و قرائنی در آن جاها وجود دارد که نه به این معنا نیست.

سؤال: استاد ببخشید این حکم ذاتی معروف ملازمه با همین شهرتش ندارد؟

جواب: ندارد. بسیاری از چیزها حسن ذاتی دارند غافل هستند مردم از آن، توجه به آن ندارند. مثل بسیاری از همین واجبات و محرماتی که عرض کردیم این‌ها حسن ذاتی دارند منتها عقول ما نارس به آن‌هاست و الا اگر ما هم توجه داشته باشیم گفتیم که «الواجبات الشرعية الطاف فی الواجبات العقلية» یعنی واقعاً این نماز اگر کسی آن را می‌شناخت می‌فهمید حسن است بدون این که شارع بفرماید اما عقول ما نارس است به آن‌ها نمی‌رسد.

سؤال: ...

جواب: نه نه. آن را نگفتیم. گفتیم آن که شناخته شده است حسنش و منکر یعنی آن که این حسنش محل انکار است. حالا کی؟ گفتیم به امر واقعی و ذاتی است دیگه. یعنی حسنش شناخته شده عقول سلیمه است. هر عقل سلیمی اگر به آن توجه پیدا بکند حسنش را می‌شناسد. فطرت آن را می‌شناسد یعنی فطرت انسان و عقل سلیم... عقلاء چون درک کردند همان طور که درک کردند یک چیزی هست اسمش را گذاشتند خورشید، یک چیزی هست اسمش را گذاشتند ماه، یک چیزی هست اسمش را گذاشتند آسمان، یک چیزی را گذاشتند زمین، یک چیزی را گذاشتند کوه. همین جور عقلاء درک کردند یک امور واقعی است که ینبغی أن یفعل. یک امور واقعی است که ینبغی أن لا یفعل. آمدند گفتند ما اسم آن‌هایی را که ینبغی أن یفعل. چرا ینبغی؟ کی می‌فهمد ینبغی أن یفعلش را؟ فطرت‌مان، عقل سلیم‌مان. « فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا » خدای متعال این عنایت را فرموده که به انسان‌ها این فهم را داده. هم از رهگذر فطرتش، هم از رهگذر عقلش. پس انسان‌ها به عقل‌شان و فطرت‌شان دریافتند که یک چنین اموری هست که ینبغی أن یفعل و یک سلسله اموری هست که ینبغی أن لا یفعل. گفتند ما اسم این‌هایی را که ینبغی أن یفعل است را می‌گذاریم معروف و اسم آن‌هایی که ینبغی أن لا یفعل اسمش را می‌گذاریم منکر. این هم تنبیه دوم.

تنبیه سوم:

بعضی از محققین قدس سره در کتاب ماوراء الفقه یک تحقیقی در مقام دارند برای شناخت معروف و منکر این تحقیق را خوبه که به آن توجه کنیم و ببینیم که آیا مطلب جدیدی غیر از آن که گفتیم از آن استفاده می‌شود یا همان مطلب را ایشان می‌فرماید.

ایشان ابتدائاً می‌فرماید در صفحه 408 ماوراء الفقه، جلد دوم. ایشان از کتب لغت چند معنا برای معروف نقل می‌کنند.

المعروف النصفة و حسن الصحبة مع الأهل و غیرهم من الناس....

بیخشید من خوبه از قبلش بخوانم. از این منظور در لسان العرب عبارتی را نقل می‌کنند:

قال ابن منظور: و المَعْرُوف: ضِدُّ المُنْكَر. و العُرْفُ: ضِدُّ التُّكْر. يقال: أُولاه عُرْفاً أى مَعْرُوفاً. و المَعْرُوف و العَارِفَةُ: خلاف التُّكْر. (تا این که) الى أن قال: و قد تَكَرَّر ذكر المَعْرُوف فى الحديث، و هو اسم جامع لكل ما عُرِف من طاعة الله و التقَرُّب إليه و الإحسان إلى الناس، و كل ما نَدَب إليه الشرعُ و نهى عنه من المَحَسَّنات و المُقَبِّحات و هو من الصفات الغالبة أى أَمْر مَعْرُوف بين الناس إذا رَأَوْه لا يُنْكَرونه. و المَعْرُوف: التَّصَفُّ و حُسْن الصُّحْبَةِ مع الأهل و غیرهم من الناس.

فقد تحصل من كلامه أنَّ للمعروف عدة معانٍ بعضها متقاربه. 1- أن يكون مأخوذاً من العلم فإنَّ العرفان و المعرفة هو العلم و المعروف هو المعلوم.

معروف است یعنی معلوم است. این یکى.

2- أن يكون من العلم العام (علم همگانى) و هو الشهرة و المعروف هو المشهور.

این هم معنای دوم است که این علم می‌شود علم همگانى. آن اولی علم خاص است فقط زید می‌داند، خب می‌تواند بگوید این معلومٌ لى. یا هذا معلومٌ له اما علم همگانى همه بخواهند بدانند خب قهراً مرادف می‌شود با این که مشهور است.

الثالث: أن يكون بمعنا مطلق الخير بأى ميزانٍ أو وجهة نظريٍّ سواء كانت شرعية أو غيرها.

به هر نظرى، به هر منظرى، از هر دیدگاهى؛ دیدگاه شرعى باشد، عرفى باشد، به این‌ها کار نداریم. این هم احتمال سوم.

4- أن يكون بمعنى الخير المطلوب شرعاً. (فقط از منظر شرع) و هو الطاعة و ضدها المعصية المنهى عنها.

الخامس: أن يكون بمعنى العدل و الانصاف مع الناس.

السادس: أنَّ المعروف هو الجود و الكرم بمعنى قضاء الحوائج مطلقاً بالمال و غيره.

السابع: أنَّ المعروف هو الجود بالمال على الخصوص.

این معانى را در ضمن آن سى تا معنایى که ما نقل کردیم خب این‌ها بوده در ضمن آن. حالا ایشان فقط کلام این منظور را چون توجه به آن کردند هفت تا از کلام ابن منظور استخراج کردند این هفت تا را.

و هذه المعانى لها اعداد...

برای هر کدام اعداد قائل شده. آن اعداد را هم ایشان ذکر می‌کنند که حالا ما معطل آن نمی‌شویم اگر خواستید بعد خودتان مراجعه می‌فرمایید.

تا این که ایشان می‌فرمایند... حالا بحث مهمی که ما باید این جا بحث کنیم این است که از این سؤال باید پاسخ بدهیم که آیا «من هو الذى يحكم أنَّ هذا هو المعروف أو الخير» حالا قبل از این، این نکته را هم عرض بکنم. ایشان می‌فرمایند که حالا این هفت معنا بود ولی ظاهر این است که این‌ها معانى مختلفه‌ای به نحو اشتراك لفظى نیست. این برای

یکی از معنای جامعی وضع شده بقیه این‌ها چی هستند؟ مصادیق آن معنای جامع هستند، نه این که به نحو اشتراک لفظی این‌ها برای این معانی متعدده وضع شده باشد. اصلاً مشترک لفظی نادر است توی هر لغتی. اگر اشتراک‌هایی هم شما می‌بینید معمولاً در اثر ادغام عرف‌های مختلف و اصحاب لغات مختلف پیدا شده. آن طایفه برای خودش داشته، آن طایفه برای خودش داشته. قبلاً که این جور جوامع به هم متصل نبوده و جدا جدا بودند خب آن جا برای خودش وضع کرده بوده، آن جا برای خودش وضع کرده بود بعد که آمدند این‌ها ادغام شدند این‌ها مانده دیگه. و الا خیلی با فلسفه لغت جور در نمی‌آید که در یک لغت یک لفظی را بیاورند و برای ده تا چیز وضع بکنند. چون احتیاج به قرینه معینه می‌خواهد. خیلی با فلسفه لغت سازگار نیست.

از این جهت معمولاً این مواردی که ما در ظاهر می‌بینیم این‌ها اشتراک... این‌ها می‌بینیم معانی مختلفی هستند دقت بکنیم این‌ها برمی‌گردد به یک معنای جامع کلی، بقیه مصادیق آن هستند. این کتاب التحقيق فی کلمات القرآن مال مرحوم آقای مصطفوی این کار شایسته‌ای ایشان کرده و سعی شایسته‌ای ایشان انجام داده که خواسته این لغت‌های این چینی را ریشه‌یابی کند و به یک جا برگرداند.

حالا ایشان می‌گوید تمام این‌ها برمی‌گردد به خیر. پس معروف یعنی چی؟ یعنی کار خیر. حالا ما گفتیم خوب، چون خوب با خیر تفاوت می‌کند. این که ما به ذهن‌مان آمد خوب، حسن. حالا ایشان می‌فرماید که معنایش کار خیر است، امر خیر است.

بعد از این که می‌گوید امر خیر است حالا می‌فرماید این سؤال پیش می‌آید که خیر از چه نظری؟ حاکم به این خیر کیه؟ ما گفتیم حاکم به خیر کیه؟ گفتیم امور نفس الامری است. یک امور نفس الامری است، نه این که باز عقول ما و فطرت ما می‌سازد آن را و چون بحکم بالله خیر می‌شود. ما نمی‌گوییم «الخير ما قال العقل بخيرته» این را نمی‌گوییم. «ما جعل العقل له الخيرة» این را نمی‌گوییم. «ما جعل له الفطره الخيرة» این را نمی‌گوییم. می‌گوییم امور نفس الامری است. اگر هیچ عقلی هم نباشد، هیچ فطرتی هم نباشد خدا همه را هلاک بفرماید باز آن‌ها خیر هستند یعنی ینبغی أن يفعل. به این معنا که اگر آدم‌هایی بودند ینبغی که این کار را انجام بدهند به نحو قضیه شرطیه.

اما ایشان کأنّ ظاهر می‌شود که نه، خیر یک حاکمی می‌خواهد. آن حاکم کیه؟ این سؤال را باید جواب بدهیم. پنج تا فرضیه را طرح می‌کند.

ان الحاكم بذلک يمكن أن يكون عدة مصادر:

المصدر الأول: العقل الصرف. و هو المسمّى بالعقل العملي في المنطق. و هو إدراك ما ینبغی أن يعمل في مقابل العقل النظري و هو إدراك ما ینبغی أن يعلم.

و هذا العقل يحكم بحسن العدل و قبح الظلم و كذلك بحسن و قبح مصاديقهما و تطبيقاتهما. كالشجاعة و الكرم و العلم و غيرها من مصاديق...

خب این یک مصدر.

مصدر دوم: العقل، فإنّ لهم تسالماً على بعض القضايا التي تعود إلى مصالحهم بصلة....

عقلاء تسالم دارند که بعضی از قضایایی که ارتباط با آن‌ها پیدا می‌کند و به نفع‌شان هست

می‌گویند چیز خوبی است. مثلاً می‌گویند آقا پلیس چیز خوبی است برای این که امنیت را تأمین می‌کند، جلوی خیلی بزهکاری‌ها را می‌گیرد. تشکیل یک دستگاهی به نام پلیس این چیز خوبی است و هکذا ریاست جمهوری چیز خوبی است. بالاخره رئیس داشتن یک جامعه از تشنگی، از اختلال از این‌ها جلوگیری می‌کند. این یک چیزهایی است که عقلاء فهمیدند و براساس آن... همه هم قبول دارند. این هم یک مصدر که ما بگوییم عقلاء.

فإنَّ لهم تسالماً على بعض القضايا التي تعود إلى مصالحهم بصله و في الأغلب فإنَّ البشر كلهم يتسالمون على بعض القضايا، كما قد يتسالم أهل منطقة معينة على قضايا أخرى....

این چیزهایی که عقلاء بر آن اتفاق دارند گاهی همگانی است، گاهی منطقه‌ای است. البته می‌فرماید آن‌هایی که همگانی است آن‌ها به واقع و حق بودن اقرب است. که همه عقلاء دارند می‌گویند مثل چی؟ مثل اصل این که باید یک رئیسی باشد. اما حالا این سلطنتی باشد یا جمهوری باشد، امیری باشد، چه جور باشد منطقه به منطقه ممکن است فرق کند. آن که همگان قبول دارند از همه درست‌تر است. آن این است که باید یک کسی بالاخره باشد. این هم قسم دوم.

قسم سوم:

المصدر الثالث: العرف....

که این عرف را در قبال عقل و قبال عقلاء قرار دادند، عرف.

و هو أيضاً قضايا متسالمة بين الناس و معروفة بينهم. إلاَّ أنَّه يمكن التفريق بينهما بما يلي:....

خب عرف با عقلاء چه فرقی می‌کند؟ اگر این را عرفی بگوییم که عقل ندارند یعنی دیوانه‌ها را می‌گویید که خب. اگر عقلاء را می‌گویید که آن‌ها هم عقل دارند و عقلاء هستند دیگر. چه فرقی با هم کردند؟ ایشان می‌فرماید که:

أولاً: أنَّ السيرة العقلانية عامَّة لكل البشر في حين يكون العرف خاصاً ببعض المجتمعات أو يمكن أن يكون خاصاً بها...

سیره عقلانیه چون مال عقلاء است بما هم عقلاء داریم می‌گوییم قهراً همگانی است. توی ماهیتش این جور چیزی افتاده که باید همگانی باشد. اما عرف نه، توی آن نیفتاده باید باشد. ممکن است باشد اما توی آن نیفتاده. ممکن است یک عرفی این جوری باشد، یک عرف دیگری یک جور دیگر باشد. مثل این که در مکیل و موزون می‌گوییم یک چیزی در یک عرفی مکیل است، در یک عرفی موزون است. این که عقلایی نیست، یعنی یک ملاک عقلایی آن جوری ندارد که براساس آن باید همه مناطق این باید یا مکیل بود یا موزون بود. نه، این تخم‌مرغ یک جاهایی رسم است که دانه‌ای است، یک جاهایی هست که موزون است می‌فروشند. خب بعضی از امور هست یک جا مکیل است، یک جا موزون است. مثل برنج مثلاً یا گندم در یک جاهایی کیلی است، در یک جاهایی موزون است و هکذا. این‌ها چون یک ملاکات عقلایی آن جوری ندارد فقط برای ساماندهی و فلان است عرف به عرف ممکن مختلف باشد. اما آن‌هایی که جذور عقلایی دارد چون جذور عقلایی دارد دیگر همگانی می‌شود. این فرق اول.

ثانیاً: أنَّ السيرة العقلانية تتناول قضايا أعمق....

سیره‌های عقلانیّه چون براساس عقل است، بر اساس مدرکات عقل است معمولاً این‌ها یک قضایای عمیق، ریشه‌دار، حساب و کتاب‌دار و این چنینی است. اما امور عرفیه بعضی‌هایش ممکن است براساس یک عواطفی باشد، براساس یک تخیلاتی باشد، حتی خرافه‌ها باشد. این ممکن است بر آن اساس باشد. عرف است ولی یک مسأله عقلی و عقلایی که از آن بخواهد ترواش کرده باشد نیست. بنابراین امور عرفیه این جور نیست که همیشه عمیق باشد، دارای ریشه‌های محکم باشد. ممکن است مناشئش حتی خرافات باشد. مثل کارهایی که مثلاً در باستان شما نگاه کنید کارهایی که برای بعضی از میت‌ها می‌کردند مثلاً با او چیز دفن می‌کردند. خب این‌ها براساس یک تخیلاتی بود. براساس یک سری خرافاتی بوده. حالا از عجایب این داعشی‌های امروز هم از آن‌ها بدتر هستند. قاشق مثلاً با این... قاشق را می‌خواهی چه کار کنی. یعنی با پیغمبر با این قاشق می‌خواهی هم غذا بشوی، مگر دیگه این می‌رود آن جا؟ آن جا قاشق خودش را دارد. قاشقی که توی قبر باشد مگر با این قاشق می‌خواهی غذا بخوری که این قاشق را با او دفن می‌کنی یا همراهش قاشق می‌آورد.

خب این جهالت است، این یک امر خرافی است. خب اگر تو رفتی به بهشت و قرار شد با پیغمبر هم‌نشین باشی و با ایشان غذای ظهر را بخوری خب بعد از شهادت فوراً سر سفره حضرت بروی غذا بخوری آن جاها این قاشق می‌رود آن جا؟ خب این که دارند می‌بینند این همین جا هست و به آن جا نرفته.

خب این براساس یک خرافاتی همان طور به خدمت شما عرض شود که التزام به آن پیدا می‌شود. حتی می‌بینی آدم‌هایی هم که می‌گویند ما عالم هستیم. می‌بینیم که این جور چیزها را دارند. پس امور عرفیه و عقلانیّه این تفاوت را ایشان، این تفاوت ثانی را هم مثال زدند.

سؤال: ...؟

جواب: عقلاء یعنی آدم‌هایی که دارای عقل هستند. و براساس درکی که حالا پیدا کردند. ولی امور عقلیه امور نفس‌الامریه واقعی است که عقل حکم به.

سؤال: عقلاء ...

جواب: که ممکن است اشتباه هم کرده باشند در دریافت آن مطلب.

سؤال: عرف عام می‌گویند ...

جواب: حالا شما این شهید صدر را با آن شهید صدر خلط نکنید. این شهید صدر دیگری است. محمد صدر است ایشان. شهید محمد صدر. آن بله، آن مبانی ایشان یک قدری با ایشان تفاوت می‌کند.

المصدر الرابع:...

مصدر رابع را ایشان می‌فرماید:

الشریعة السماویة....

شرایع الهی، ادیان الهی، این می‌شود یک مصدری برای این که خیریت خیر را بسازد.

و هی تختلف فی ما بین العصور باختلاف أديان الأنبياء و شرائعهم. و نحن نعتقد كما دلّ عليه الدليل فی الإسلام أن الشريعة الحقّة و النافذة منذ بعثة النبی صلی الله علیه و آله إلى يوم القيامة هی شريعة الإسلام الحنيف.

خب مصدر چهارمیش هم می‌تواند این باشد.

المصدر الخامس: القانون الوضعی. و يراد به القانون الذي تسنّه الحكومات الدنيوية التي ليس لها حجّة شرعية. و هذا المعنى قديمٌ قد يصل إلى ألفی سنة أو أكثر...

دو هزار سال پیشینه دارد که مجالس قانونگذاری است. حکومت‌ها بالاخره یک چند نفر را دور خودشان جمع می‌کردند حالا اشکالش هی فرق کرده و ترقی کرده. که این‌ها دیدید که توی داستان فرعون هم هست که وقتی حضرت ... به این اطرفیانش توجه کرد. یا بلقیس در داستانش هست که بالاخره مشاورینی داشت و به آن‌ها گفت که چه کار کنید این نامه آمده آن‌ها هر کدام یک حرفی زدند و خودش حرف حسابی‌تر از آن‌ها را در قبال آن‌ها زد. آن‌ها می‌گفتند می‌جنگیم، فلان می‌کنیم او گفت نه. خب این‌ها بوده از سابق چنین چیزهایی بوده.

و هذا المعنى قديمٌ قد يصل الى ألفی سنة أو أكثر فلعله موجودٌ بشكلٍ و آخر عند الفراعنة و السومريين و غیرهم. و أما القانون الجرمانی(الألمانی) و الرومانی....

این‌ها هم دو تا اتجاه هستند که بالاخره شکل‌هایش فرق کرده و یک قدری تقویت شده و اشکال بهتری پیدا کرده. این هم یکی از منشاء می‌تواند باشد.

خب حالا توجه می‌کنید این پنجمی چه؟ خیرساز است یا خیر فهم است؟ خیرساز است. نه یک امر نفس الامری است. خودشان می‌آیند می‌گویند که قانون منشأ شده. پس بنابراین کأنّ می‌خواهد بگوید خیریت مناشئ دارد. مناشئش ممکن است این امور خمسه‌ای باشد که داریم. خب حالا بعد ایشان می‌فرمایند که:

فإذا لاحظنا هذه المصادر عرفنا أن المعروف عند كل منها هو ما أمر به ذلك المصدر و حتّٰی علیه و المنکر هو ما نهی عنه (آن مصدر) و نحن بصفتنا مسلمين فإننا إنّما نأخذ المصدر الرابع و هو الشريعة دون ما سواها....

حتی آن اولی که عقل باشد نه. بله البته بعداً ایشان دنبال می‌کنند که ما البته معتقدیم هرچی عقل می‌گوید شرع می‌گوید. و چون حالا شرع می‌گوید ما قبول داریم. ولی آن مصدری که ما برای‌مان مهم است همین مصدر چهارم هست. بنابراین هر چه که شرع بگوید این می‌شود معروف، این می‌شود خیر و واژه معروف در روایات و این‌ها یعنی همین.

خب این نتیجه‌اش البته برمی‌گردد به همان المعروف ما امرتم به و المنکر ما نهیتم که ما این را قبول داریم. گفتیم زیارت مبارکه آل یاسین بر این مطلب دلالت می‌کند. نتیجه آن بحث لغوی‌مان هم از راه مفهوم هم که پیش بیاییم به ضمیمه این که خدای متعال در هر واقعه‌ای حکم دارد بنابراین هر چی عقل می‌گوید حسن است شارع آن جا بالاخره حکم دارد. برخلاف حکم عقل می‌گوید نمی‌فرماییم. پس شارع هم می‌فرماید. پس یک ملاکی

حضرت به دست دادند که «المعروف ما امرتم به، و المنکر ما نهیتم عنه» این درست می‌شود. اما ما این جا عرض‌مان در خدمت این شهید بزرگوار این است که اولاً شما می‌خواهید بگویید این مصادر خیر آفرین هستند، جاعل هستند؟ خب این‌ها بعضی‌ها بیش ممکن است درست باشد مثل پارلمان‌ها، مثل مجالس یا اعراف عقلائیه، یا عقلاء بسازند یک چیز را. این ممکن است، اما حق این است که نه این معروف و منکر، حسن‌ها و قبیح‌های واقعی است، جاعل ندارد حتی خدای متعال هم جاعل این‌ها نیست. چون همان طور که قبلاً توضیح دادیم و عرض کردیم «ما جعل الله المشمشه مشمشة» چون اگر مشمشه را خدا بخواهد مشمشه قرار بدهد یعنی سلب بشود عن نفسه ثم به او بدهند. شینت شیء را که نمی‌شود که. ولی اوجدها، موجودش می‌کند. این فرمول‌هایی که در عالم داریم یعنی قبلاً نبوده خدا این را با او داده؟ پنج پنج تا بیست و پنج تا، نه اگر خدا قرار نداده بوده پنج پنج تا بیست و پنج تا نمی‌شد؟ می‌شد بیست و چهار تا مثلاً یا حتی هیچی نمی‌شد. نه بیست و پنج تا نه هیچی دیگه. می‌شود پنج پنج تا را خدا بکند بیست و چهار تا؟ اگر حکم باشد آره. ولی این یک واقعیت نفس الامری است. خدای متعال این‌ها را موجود می‌فرماید. بله هیچ چیزی در عالم وجود ندارد حتی افعال ما. خلقکم و ما تعملون. «و ما تعملون» ما حیثیت اعدادی داریم اما آن کار ما که وجود پیدا می‌کند مفیض وجودش خدای متعال است. لباس وجود را او به آن می‌پوشاند. البته اگر ما آن کار مقدماتی را نکرده بودیم، آن اعداد را انجام نداده بودیم خدای متعال این لباس وجود را نمی‌پوشاند. فلذا چون ما این مقدار دخالت داریم متناسب به ماست. ولو وجودش را خدا داده باشد. خب ما یک اموری داریم امور نفس الامری است که این‌ها ینبغی أن يفعل است. ینبغی أن يفعل یعنی اگر فرض بشود انسانی است صاحب عقلی است باشد ینبغی این که اگر خدا امر کرد اطاعتش کند. ینبغی این که ظلم انجام ندهد، تعدی به حق دیگران نکند. این‌ها یک امور واقعی است نه این که این مصادر منشأش است. این اولاً. ثانیاً واژه معروف و منکر گفتیم حقیقت شرعیه ندارد که ما بگوییم توی شرع آمده وضع شده برای این‌ها. آن چه که منشأش و مصدرش خود شارع باشد. نه، این‌ها بما له من المعنی العرفی است. توی معنای عرفی دیندار و غیردیندار هستند. آن‌ها هم که اصلاً دین را قبول ندارند. این واژه در بین آن‌ها هم هست به همین معنا. این معانی مربوط به دین نیست، مربوط به آیین نیست. در عرف عام کلمه معروف وضع شده برای هرچی که حسن است و ینبغی أن يفعل. و منکر هم وضع شده و عَلم شده برای هر چیزی که ینبغی أن لا يفعل است و قبیح است. بنابراین این تحقیق ولو این که طولانی است و ایشان دقت‌هایی را اعمال فرموده در این جا که شکر الله سعه در عین حال مخدوش است به آن دو امری که عرض شد. خب پس بنابراین سه مقدمه و سه تنبیهی هم که عرض کردیم تمام شد. حالا وارد بحث بعد در همین مقام می‌شویم که معنای امر چیست، معنای نهی چیست. معروف و منکر معلوم شد حالا امر به معروف و نهی از منکر. آیا مقصود از امر چیه، مقصود از نهی چیه این را هم ان شاء الله در یک جلسه بحث کنیم و بعد. ان شاء الله فردا که به خاطر شهادت حضرت تعطیل است. ان شاء الله دوشنبه

و صلی الله علی محمد و آل محمد.